

مفهوم قدرت از دیدگاه فوکو

رویکردی نقادانه، متفاوت و
رو به جلو

منوچهر ذوالفقاری
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی
و دبیر علوم اجتماعی نهاد



اشاره

اعماق جامعه پیش رفته است و همه افراد در این شبکه کم و بیش درگیرند. چه بالایی‌ها و چه پایینی‌ها، چه حاکمان و چه زیردستان، همگی در مسیر اعمال قدرت‌اند. بر همین اساس از ما می‌خواهد که در وصف اثرات قدرت از به کار بردن واژه‌های منفی دست برداریم. چرا که این واژه‌ها بیانگر مناسبات قدرت نیستند. به زعم وی، قدرت نیرویی چند ظرفیتی است که در مجموعه‌ای متکثر از شبکه‌های اجتماعی در سراسر جامعه منتشر و پراکنده است و بیشتر به شکل راهبردهای پیش‌برنده روابط بین افراد دیده می‌شود. فوکو همچنین قدرت را یک وضعیت راهبردی پیچیده و مرتبط و جدانشدنی از دانش و گفتمان می‌داند که صرفاً در مالکیت دولت و حاکمیت نیست، بلکه در همه جا جاری است؛ در نسبت‌ها و مناسبت‌ها، روابط و تعاملات زبانی و کلامی، طبقات و گروه‌های اجتماعی، که به روش‌ها و منش‌های گوناگون ابراز می‌شود، به بازتولید نظم موجود و ساختار جامعه می‌انجامد و به آن‌ها مشروعیت می‌بخشد.

کلید واژه‌ها: قدرت، دانش، حقیقت، سوژه، ابژه

در کتاب «جامعه‌شناسی ۳» (پایه دوازدهم رشته علوم انسانی) درسی با عنوان «قدرت اجتماعی» (درس ۶) آورده شده است که نوشتار حاضر می‌تواند مکمل مناسبی برای مطالعه دبیران علوم اجتماعی در مورد آن به حساب آید و اطلاعات تکمیلی بیشتری را در مورد مفهوم قدرت در اختیار آن‌ها قرار دهد. در این نوشتار سعی بر آن بوده است که رویکرد میشل فوکو، جامعه‌شناس فرانسوی، درباره مفهوم قدرت و چگونگی شکل‌گیری و عملکرد آن در جامعه واکاوی شود. وی برداشت اندیشمندان کلاسیک از قدرت را نوعی توهم می‌داند و معتقد است: «ما باید از مفهوم کلاسیک و سنتی قدرت فراتر برویم و قدرت را مفهومی صرفاً سیاسی، منفی و سرکوبگر به حساب نیاوریم. چرا که نظام قدرت امروزه فاقد ماهیت صرفاً سیاسی، مثبت و مولد است و به شکل‌های گوناگون در جامعه متجلی می‌شود. قدرت مفهومی ساده و ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست، بلکه باید آن را به منزله شبکه‌ای از مناسبات و روابط در هم پیچیده دانست که همواره در همه جا در حال گسترش و فعالیت است.»

فوکو قدرت و مناسبات آن را شبکه‌ای گسترده می‌داند که تا

مقدمه

واژه قدرت مفهومی بسیار وسیع دارد و یکی از عام‌ترین مفاهیمی است که در همه یا اکثر علوم تخصصی، اعم از علوم فیزیکی و انسانی، کاربردی گسترده دارد. البته جایگاه قدرت، به واسطه حضور همیشگی‌اش در روابط اجتماعی و انسانی، در علوم اجتماعی و به ویژه علوم سیاسی قابل تأمل است. گستردگی و پیچیدگی این واژه سبب شده است که متخصصان و پژوهشگران علوم هر کدام از یک زاویه خاص و یا با توجه به یک اثر خاص به آن بپردازند و یا نوع خاصی از قدرت را مد نظر قرار دهند. بنابراین شناخت بهتر و بیشتر واژه قدرت، با نقشی که در علوم انسانی و اجتماعی و کاربرد گسترده‌ای

ذکر حتی برخی از آن‌ها موجب اطالۀ کلام خواهد شد. البته این تعاریفها نقاط مشترک و مشابهت بسیاری دارند و در واقع همه آن‌ها به بیان واقعیتی یکسان با الفاظ و جمله‌های متفاوت می‌پردازند. در این قسمت فقط به ذکر معدودی از این تعاریفها اکتفا می‌کنیم.

قدرت یکی از مفاهیم اصلی دانش سیاست و جوهر آن است که جامعه‌شناسان در تلاش‌اند آن را از مفاهیم اقتدار از یک سو، و زور از سوی دیگر، متمایز سازند. قدرت در عام‌ترین مفهوم خود دلالت دارد بر:

● توانایی ایجاد رویدادی معین، خواه از این توانایی بهره‌گیری شود یا نشود.

● تأثیر یا نفوذی که توسط یک انسان یا گروه یا هر وسیله و به شیوه مورد نظر بر رفتار دیگران اعمال شود. [گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۴۵۷].
از نظر ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، قدرت به معنای توانایی دارنده آن است برای وا داشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکل ممکن [بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۴].

مطابق تعریف **تالکوت پارسونز** آمریکایی، قدرت به‌عنوان قابلیت اجتماعی تعریف می‌شود که تصمیمات الزام‌آوری اتخاذ می‌کند و این تصمیمات دارای نتایج درازمدتی برای جامعه هستند. [پیشهور، ۱۳۷۶: ۱۸۴].

از دیدگاه وی، قدرت دارای ظرفیتی مثبت برای نیل به هدفهای مشترک است و مانند پول در اقتصاد عمل می‌کند [بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۶]. همچنین قدرت را می‌توان توانایی کنترل یا تأثیر گذاشتن بر دیگران، صرف‌نظر از خواست و میل آن‌ها، تعریف کرد. قدرت یعنی توانایی یک فرد یا یک گروه برای وادار کردن دیگران به انجام کاری که صاحب یا صاحبان قدرت خواهان آن‌اند. [عضدانلو، ۱۳۸۴: ۲۷۲]. جامعه‌شناسان مارکسیستی به قدرت به‌عنوان رابطه‌ای ساختاری می‌نگرند که موجودیتی مستقل از اراده‌های افراد دارد و وجود قدرت را یکی از نتایج ساختار طبقاتی جوامع می‌دانند. **نیکولاس پولاتزاس** قدرت را به‌عنوان توانایی یک طبقه برای متحقق ساختن منافع خود در مقابل طبقات دیگر و به زبان آن‌ها تعریف کرده است. از این دیدگاه، قدرت دارای دو ویژگی است:

● نمی‌تواند از روابط اقتصادی جدا باشد.

● متضمن مبارزه طبقاتی و کشمکش میان افراد است [بشیریه، ۱۳۸۱: ۵۱ - ۳۰].

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در نگرش بیشتر اندیشمندان کلاسیک، قدرت همواره معادل حکومت تلقی شده و دارای ویژگی‌هایی چون داشتن ماهیت سیاسی، دستوری و ابلاغی بودن، سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین بودن، باز تولیدکننده نظم موجود، منفی و سرکوبگر است. همچنین مردم عادی فاقد قدرت هستند و چالش اصلی در جوامع عبارت است از مبارزه فرودستان (افراد فاقد قدرت) با فرادستان (صاحبان قدرت) برای تغییر وضعیت موجود، تصاحب همه یا بخشی از قدرت و در نهایت، آزادی و رهایی از قید اسارت و بندگی.

در نگرش بیشتر اندیشمندان کلاسیک، قدرت همواره معادل حکومت تلقی شده و دارای ویژگی‌هایی چون داشتن ماهیت سیاسی، دستوری و ابلاغی بودن، سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین بودن، باز تولیدکننده نظم موجود، منفی و سرکوبگر است

که در جامعه دارد،

از دیدگاه اندیشمندان پسامدرنی مانند

میشل فوکوی فرانسوی که با رویکردی متفاوت، ویژه و جذاب به پژوهش در این عرصه پرداخته، دارای اهمیت فوق‌العاده است.

فوکو با ارائه دو روش «دیرینه‌شناسی دانش» و «تبارشناسی قدرت» و با استفاده از روش مقایسه، شکل‌بندی نوینی از دانش و قدرت مدرن را در مقایسه با گذشته مشخص کرده است. وی در تحلیل تبارشناسانه خود به این موضوع می‌پردازد که چگونه افراد با قرار گرفتن در شبکه‌ای از تعاملات، به سوژه و ابژه دانش و قدرت تبدیل می‌شوند. از دیدگاه فوکو نظام قدرت در جهان امروزی بسیار ریشه‌دارتر و نامرئی‌تر از نظام‌های سنتی قدرت در گذشته است. بنابراین ما باید از مفهوم کلاسیک و سنتی قدرت فراتر برویم و قدرت را مفهومی صرفاً سیاسی، منفی و سرکوبگر به حساب نیاوریم. چرا که نظام قدرت امروزه فاقد ماهیت صرفاً سیاسی، مثبت و مولد است و به شکل‌های گوناگون در جامعه متجلی می‌شود.

تعریف قدرت

«فرهنگ فارسی معین» برای واژه «قدرت» معادل‌های توانستن، توانایی و توانایی داشتن را ذکر کرده است [معین، ۱۳۶۰: ۲۶۴۴]. اما اندیشمندان و پژوهشگران رشته‌های متفاوت علوم انسانی و اجتماعی، در بیان چپستی واژه مذکور تعاریف‌های گوناگونی را آورده‌اند که با توجه به زاویه دید و تفاوت رویکردهای آنان،

تأملی بر مفهوم قدرت

فقط در شکل آشکار آن، یعنی در نهادهای دولتی، ارتش، پلیس و دادگاه، بلکه در تمام شکل‌های پنهان آن، یعنی در خانواده، سنت‌ها، فرهنگ و غیره، مورد توجه قرار می‌دهد.

در تحلیل فوکو قدرت به معنای عملی است که موجب تغییر و یا جهت‌دهی (رهبری) به رفتار دیگران می‌شود. از این منظر قدرت ساختار کلی اعمالی است که روی اعمال ممکن دیگر تأثیر می‌گذارد. قدرت برمی‌انگیزاند، اغوا می‌کند، آسان یا دشوار می‌سازد و محدودیت به وجود می‌آورد یا مطلقاً منع و نهی می‌کند. با این حال قدرت همواره شیوه انجام عمل بر روی فاعل عمل است، زیرا فاعل عمل، عمل می‌کند و یا قادر به انجام عمل است [دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۳۵۸].

همچنین طبق تحلیل فوکو قدرت یک استراتژی است. قدرت نه یک نهاد و نه یک ساختار بلکه وضعیت استراتژیکی پیچیده و کثرت روابط میان نیروهاست. هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست. قدرت تنها بر روی افراد آزاد و اعمال آن‌ها به کار گرفته

میشل فوکو (۱۹۸۴ - ۱۹۲۶) در «پواتیه» فرانسه متولد شد. او در «کول نورمال سوپریور» به تحصیل فلسفه پرداخت و در دهه ۱۹۵۰ در سوئد، لهستان و آلمان تدریس کرد. در سال ۱۹۶۰، به فرانسه بازگشت و در سال ۱۹۷۰ برای تدریس در کرسی تاریخ سیستم‌های فکری در «کلژ دو فرانس» (برترین موسسه دانشگاهی فرانسه) برگزیده شد. [سیدمن، ۱۳۹۱: ۲۳۴].

نوشته‌های فوکو درباره روابط بین قدرت، ذهنیت و علوم انسانی، دیدگاهی روشن، متمایز و نقادانه ارائه می‌دهد. اگرچه آثار وی به شکلی محسوس منحصر به فرد است، اما در عین حال می‌توان آن را به مثابه واکنشی خلاق و بدیع نسبت به مسائل و مشکلات سیاسی و برخی میراث‌های فکری خاص به حساب آورد.

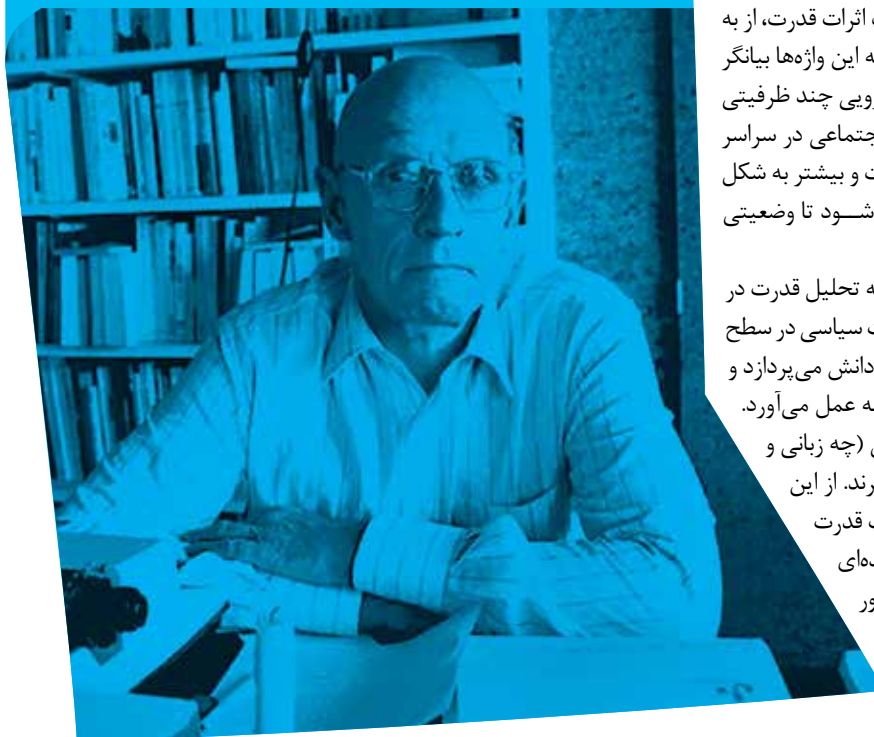
فوکو معتقد است که ترکیب قدرت و دانش موجب پیشرفت جامعه غربی شده است و مخاطره‌هایی که اکنون ما با آن‌ها مواجه هستیم، با آنچه در قرن هجدهم وجود داشت، تفاوت دارد. امروزه روابط قدرت حتی بر آنچه ما آن را درونی‌ترین تجربه خود، یعنی تمایلات پنهان خود، می‌دانیم تأثیر می‌گذارد.

فوکو اندیشمندی فرامردن است و نقشی تعیین‌کننده در طرح ادبیات قدرت به لحاظ نظری دارد. وی برداشت اندیشمندان کلاسیک از قدرت را نوعی توهم می‌داند و معتقد است: نباید قدرت را به عنوان امتیازی که تصاحب می‌شود، در نظر گرفت، بلکه باید آن را به منزله شبکه‌ای از مناسبات دانست که همواره در حال گسترش و فعالیت است. وی قدرت و مناسبات آن را در روابط میان شهروندان یا در مرز میان طبقات اجتماعی نمی‌بیند، بلکه آن را شبکه‌ای گسترده می‌داند که تا اعماق جامعه پیش رفته است و همه افراد در این شبکه کم و بیش درگیرند. چه بالایی‌ها و چه پایینی‌ها، چه حاکمان و چه زیردستان، همگی در مسیر اعمال قدرت‌اند. بر همین اساس فوکو از ما می‌خواهد که در وصف اثرات قدرت، از به کار بردن واژه‌های منفی دست برداریم، چرا که این واژه‌ها بیانگر مناسبات قدرت نیستند. به زعم وی قدرت نیرویی چند ظرفیتی است که در مجموعه‌ای متکثر از شبکه‌های اجتماعی در سراسر جامعه منتشر و پراکنده شده است. همه‌جا هست و بیشتر به شکل راهبردهای پیش‌برنده روابط بین افراد دیده می‌شود تا وضعیتی ابدی و پایدار از امور.

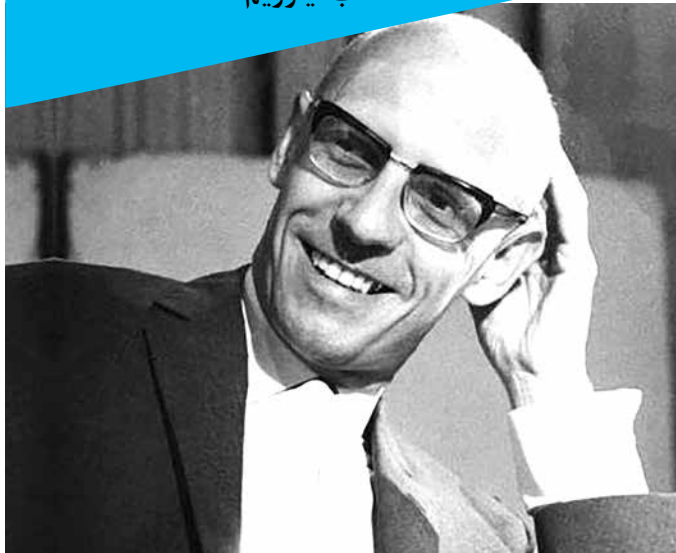
فوکو بر خلاف دیدگاه‌های انتقادی سنتی که به تحلیل قدرت در سطح کلان اجتماعی توجه دارند، به تحلیل قدرت سیاسی در سطح خرد علاقه‌مند است. وی به رابطه میان قدرت و دانش می‌پردازد و درباره این رابطه تحلیلی بسیار جامعه‌شناختی به عمل می‌آورد. فوکو بر این باور بود که تمامی عناصر فرهنگی (چه زبانی و چه غیر زبانی) در فضایی از قدرت شکل می‌گیرند. از این رو نمی‌توان با دانش و شناخت ناب که از منازعات قدرت مبری باشد، سخن گفت. هر مؤلف و هر نویسنده‌ای در بستری از یک پیشینه که خود در قدرت شناور است، به دنیا می‌آید. همچنین وی قدرت را نه

قدرت مفهومی ساده و ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست، بلکه باید آن را به منزله شبکه‌ای از مناسبات و روابط در هم پیچیده دانست که همواره در همه‌جا در حال گسترش و فعالیت است.

فوکو قدرت و مناسبات آن را شبکه‌ای گسترده می‌داند که تا اعماق جامعه پیش رفته است و همه افراد در این شبکه کم و بیش درگیرند. چه بالایی‌ها و چه پایینی‌ها، چه حاکمان و چه زیردستان، همگی در مسیر اعمال قدرت‌اند



از دیدگاه فوکو نظام قدرت در جهان امروزی بسیار ریشه‌دارتر و نامرئی‌تر از نظام‌های سنتی قدرت در گذشته است. بنابراین ما باید از مفهوم کلاسیک و سنتی قدرت فراتر برویم و قدرت را مفهومی صرفاً سیاسی، منفی و سرکوبگر به حساب نیاوریم



می‌شود و آنان را برمی‌انگیزد تا از میان گزینه‌های مختلف دست به انتخاب بزنند. از همین رو شرط وجود قدرت رابطه‌ی مستمر آن با مبارزه، مقاومت و آزادی افراد زیر سلطه است. [همان، ص ۲۸-۲۵].

فوکو در شجره‌شناسی قدرت به دنبال پاسخ گفتن به این سؤال است که: انسان‌ها چگونه از طریق تولید دانش بر خود و دیگران استیلا می‌یابند؟ وی دانش را منشاء قدرت می‌داند؛ به این ترتیب که ابتدا از انسان‌ها موجوداتی شناسا می‌سازد و سپس بر همین شناساها مسلط می‌شود. البته فوکو از ویژگی «سلسله‌مراتبی» دانش انتقاد می‌کند. وی به مطالعه فنون و تکنیک‌هایی که از دانش، به‌خصوص دانش علمی حاصل می‌شوند، می‌پردازد و می‌خواهد بداند که نهادهای متفاوت چگونه از این فناوری‌ها برای اعمال قدرت بر مردم استفاده می‌کنند. فوکو بیشتر درصدد است تا روابط ساختاری میان دانش و قدرت را بازشناسد. وی معتقد است که قدرت مبتنی بر دانش همیشه با معارضة مواجه است و همواره در برابر آن مقاومت دیده می‌شود.

با مرور و بررسی کارهای فوکو، تحلیل‌های وی درباره انضباط، جنسیت و تعاملات بسیار بین قانون و پزشکی، در خواهیم یافت که ما انسان‌ها جوهرهایی هستیم که ممکن است در برابر قدرت مقاومت کنیم. تمامی آثار فوکو نمونه‌هایی از شکلی از نقد هستند که هزینه‌های شناخت عملی ما از سوژه‌های انسانی را برآورده کرده و در عین حال از آموختن، خطا بودن، ایدئولوژیک بودن یا سرکوبگرانه بودن سوژه انسانی «حقیقی» سرباز می‌زند. این‌گونه مطالعات و تحقیقات درباره

گسترش عملی شناخت غربی در باب انسان باعث می‌شود که درباره درک نقادانه از قدرت تأمل کنیم [استونز، ۱۳۷۹: ۴۰۲-۳۸۲]. همچنین فوکو درک سلسله‌مراتبی از قدرت را رد می‌کند و معتقد است قدرت یک مفهوم ساده‌ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست، بلکه در شبکه‌ای از روابط در هم پیچیده جاری و ساری است. قدرت ریشه در لایه‌های مختلف تعاملات اجتماعی، زبانی و گفتمانی دارد و ساختار جامعه را تعیین می‌کند [هوراکس، ۱۳۷۹: ۵۹]. قدرت از نظر فوکو قبل از هر چیز مولد است. عمومی‌ترین مفهومی که از نظر فوکو، قدرت به واسطه آن مولد می‌شود، دانش است. دانش و به ویژه دانش علوم اجتماعی به شدت در تولید بدن‌ها و ذهن‌های مطیع دخالت دارد. «گفتمان» اصطلاحی است که فوکو برای توصیف این نظام دانش شبه‌علمی به کار می‌برد. دانش به مثابه گفتمان دانش جهان واقعی که قبل از این دانش وجود دارد، نیست. اگرچه گفتمان‌ها خود را ارائه‌دهنده واقعیت عینی نشان می‌دهند، اما آن‌ها در حقیقت موضوع‌های دانشی را که نمایش می‌دهند، واقعی می‌سازند. گفتمان‌ها قدرت را پنهان نمی‌کنند و به اعمال آن در تولید روابط اجتماعی اقتدار و هم‌سازی کمک می‌کنند. تحلیل‌های او مخالف چیزی هستند که او آن را «مدل حقوقی - گفتمانی» می‌نامد. در این مدل قدرت ابزاری است در مالکیت دولت که برای تحمیل نظم بر جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر اساس این نظریه، قدرت ذاتاً منفی، محدودکننده و بازدارنده است. به نظر فوکو چنین شیوه نگرشی در مورد قدرت به معنای نادیده گرفتن چگونگی عمل کردن آن در نهادها و گفتمان‌های سراسر حوزه اجتماعی است.

فوکو علاقه‌مند بود که قدرت را در جزئیات اعمال اجتماعی تحلیل کند؛ یعنی در جاهایی که قدرت تأثیراتش را به صورت ویژگی‌های ریز سیال و غیرمحسوس بر جای می‌گذارد. در مدل فوکو قدرت مولد است و برای ایجاد انواع خاصی از بدن‌ها و ذهن‌ها، به شیوه‌هایی که از دید مدل قدیمی‌تر قدرت به مثابه حاکمیت پنهان مانده، عمل می‌کند. قدرت متکثر است و از سوی یک مرکز سیاسی واحد اجرا نمی‌شود و تحت حاکمیت طرح فراگیر واحدی نیست، بلکه از جاهای بی‌شماری اعمال می‌شود. اما مولد تلقی کردن قدرت به معنای خوب بودن آن نیست. قدرت در نظر او مولد روابط و هویت‌های اجتماعی مراقبت شده و به نظم درآمده‌ای است که پایدار و مستحکم شده‌اند [نش، ۱۳۹۱: ۳۹].

فوکو معتقد است: «تحلیلی که آثار قدرت را به مثابه سرکوب تعریف می‌کند، تصویری سرپا حقوقی از قدرت دارد و قدرت را با قانونی که کار آن نه گفتن است، یکی می‌گیرد. مهم‌تر از همه، او قدرت را نوعی نیروی منع محسوب می‌کند. چنین تصویری از قدرت که بسیار هم عمومیت دارد، کاملاً منفی، محدود و کلی است. آنچه به قدرت اعتبار می‌بخشد و آن را مقبول می‌سازد، دقیقاً این واقعیت است که قدرت به منزله نیرویی که کارش نه گفتن است، بر ما تحمیل نمی‌شود، بلکه چیزی است که وضعیت‌ها را تعیین می‌کند، ایجاد لذت می‌کند، به دانش شکل می‌بخشد و گفتمان‌ها

را تولید می‌کند. باید قدرت را شبکه‌ای مولد محسوب کرد که کل پیکره اجتماعی را فرا می‌گیرد، نه امری منفی که یگانه کارکرد آن سرکوب است.

فوکو در بیشتر آثار و نوشته‌هایش (جنون و تمدن، تولد در مانگه، نظم چیزها، مراقبت و تنبیه، و تاریخ سکسوالیته) تلاش کرده است که با استفاده از روش مقایسه‌ای (مقایسه پدیده‌های متفاوت اجتماعی در گذشته و حال) و با مثال‌های متعدد اثبات کند که طرح تمامی پدیده‌های مربوط به قدرت در چارچوب دولت، حاکمیت و قانون، به این معناست که آن‌ها را اساساً سرکوبگر فرض کرده‌ایم. مثلاً ارتش به مثابه قدرت مرگ و پلیس و دادگاه به مثابه نیروهای تنبیه‌گر و الی آخر. روابط قدرت و نیز تحلیلی که از این روابط ارائه می‌شود، ضرورتاً از محدوده‌های دولت و قانون فراتر می‌رود؛ به دو دلیل: نخست آنکه دولت به رغم قدرت فراگیر دستگاه‌هایش نمی‌تواند کل عرصه روابط قدرت واقعی را قبضه کند. دوم اینکه دولت فقط با تکیه بر سایر روابط قدرت از پیش موجود می‌تواند عمل کند. دولت نسبت به مجموعه کلی شبکه‌های قدرت که بر بدن، خانواده، روابط خویشاوندی، دانش، فناوری و جز آن احاطه دارند، حالت رونما دارد. درست است که این شبکه‌ها با آن نوع «فرا قدرت» که اساساً حول شماری از کارکردهای ممنوعیت سازمان داده شده است، رابطه‌ای تعیین‌کننده و مشروط دارند، اما این فرا قدرت با تمام کارکردهای ممنوعه‌اش فقط زمانی می‌تواند خود را حفظ و جای پایش را محکم کند که ریشه در مجموعه‌ای کلی، متعدد و نامحدود از روابط قدرت داشته باشد؛ روابطی که بنیان ضروری شکل‌های سلبی قدرت را تشکیل می‌دهند. [جلایی پور و محمدی، ۱۳۹۱: ۲۱۷-۲۰۸].

نتیجه‌گیری

فوکو با تحلیل قدرت در سطحی فراتر از دولت - ملت و حکومت، دانش جامعه‌شناسی را برای درک شکل‌های جدید سیاست در جامعه معاصر به ابزارهایی مجهز کرد که به آن‌ها نیاز داشت. او در آثار خود در صدد برمی‌آید به تحلیل نظم روابط قدرت یا به گفته خودش تحلیلات قدرت بپردازد. به اعتقاد وی، اگر بکشیم نظریه‌ای درباره قدرت بر پا کنیم، در آن صورت همواره مجبور خواهیم بود که قدرت را به عنوان پدیده‌ای که در مکان و زمانی خاص پدید می‌آید، در نظر بگیریم که پیامد این امر ساختن نظریه‌هایی متناسب، روزآمد و ارائه تبیینی یکدست و یکپارچه از قدرت است.

آثار میشل فوکو را می‌توان برای تحلیل کارکرد قدرت در مکان‌ها و شیوه‌های غیرمنتظره به کار برد. تعریف وی از قدرت کمک و آفری به جامعه‌شناسی مدرن کرده است. فوکو استدلال می‌کند که قدرت را باید در ظرف کاربردها و تأثیراتش تحلیل کرد. او می‌خواهد راه دیگری را پیشنهاد کند که ما را زودتر به اقتصاد جدید روابط قدرت برساند؛ راهی که تجربی‌تر، دارای ارتباط نزدیک‌تر با وضعیت جاری ما و متضمن رابطه بیشتری میان نظریه و عمل باشد.

یکی از دستاوردهای فوکو برای مطالعه جامعه‌شناختی پدیده قدرت، اولاً تشخیص این مهم است که جدا کردن نظریه قدرت از

تحلیل چگونگی عملکرد آن کار اشتباهی است و ثانیاً قدرت با رژیم حقیقت در هر جامعه‌ای در ارتباطی منطقی و دو سویه قرار دارد. به این معنی که حقیقت چیزی بیرون از قدرت یا بی‌بهره از آن نیست. حقیقت امتیاز انحصاری و پاداش کسانی نیست که در آزادسازی خویش‌نمستن موفق بوده‌اند. حقیقت چیزی است در دل همین جهان که از طریق شکل‌های گوناگون الزام تولید و موجب ایجاد تأثیرات منظم می‌شود.

هر جامعه‌ای دارای رژیم حقیقت خاص خود است. رژیم حقیقت یعنی دانش و گفتمان‌هایی که جامعه می‌پذیرد و افراد را به تشخیص گزاره‌های حقیقی از گزاره‌های کاذب قادر می‌سازد. به عبارت دیگر، حقیقت را می‌توان مجموعه قواعدی دانست که بر اساس آن‌ها امر حقیقی از امر کاذب جدا می‌شود و آثار و نتایج مشخص قدرت به امر حقیقی گره می‌خورد. حقیقت با نظام‌های قدرت که آن را تولید و حفظ می‌کنند و نیز با آثار قدرت که هم محصول حقیقت‌اند و هم آن را گسترش می‌دهند، رابطه‌ای منطقی و چرخشی دارد.

به نحوی که نظام‌های قدرت حقیقت را ایجاد و تقویت می‌کنند و حقیقت نیز تأثیرات قدرت را القا و گسترش می‌دهد. در نهایت به قول سیدمن می‌توان گفت: دانش، بیشتر اعمال قدرت است تا تلاش برای رسیدن به حقیقت و حقیقت به همان اندازه نمایش قدرت است تا نشانه اراده به دانستن.

منابع

۱. استونز، راب (۱۳۷۹). **متفکران بزرگ جامعه‌شناسی**. ترجمه مهرداد میردامادی. نشر مرکز. تهران.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۱). **جامعه‌شناسی سیاسی**، نشرنی. تهران.
۳. پیشه‌ور، احمد (۱۳۷۶). **جامعه‌شناسی سیاسی**، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی. اهواز.
۴. جلایی پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۹۱). **نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی**. تهران: نشرنی. تهران.
۵. دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۸۷). **میشل فوکو، فراساختارگرایی و هرمنوتیک**، ترجمه حسین بشیریه. نشرنی. تهران.
۶. سیدمن، استیون (۱۳۹۱). **کشاکش آرا در جامعه‌شناسی**، ترجمه هادی جلیلی. نشرنی. تهران.
۷. عضدانلو، حمید (۱۳۸۴). **آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**. نشرنی. تهران.
۸. گولد، جولیس و ل. کولب، ویلیام (۱۳۷۶). **فرهنگ علوم اجتماعی**. ترجمه محمدجواد زاهدی مازندرانی. انتشارات مازیار. تهران.
۹. معین، محمد (۱۳۶۰). **فرهنگ فارسی (متوسط - ج ۲)**. انتشارات امیرکبیر. تهران.
۱۰. نش، کیت (۱۳۹۱). **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر**. ترجمه محمدتقی دلفروز. انتشارات کویر. تهران.
۱۱. هوراکس، کریس (۱۳۷۹). **فوکو، قدم اول**. ترجمه پیام یزدانجو. نشر و پژوهش شیرازه. تهران.